

=====

جامعه شناسي طبقاتي 12 فروردين 1358

contact@korosherfani.com

کوروش عرفاني

درك واقعه ي 12 فروردين 1358 بدون شناخت ماهيت اجتماعي انقلاب سال 1357 دشوار است. ويژگي اين حرکت در فرا طبقاتي بودن آن بود، اين در حاليت که «انقلاب» بطور معمول به عنوان يك جنبش از جانب طبقات تحت سلطه بر عليه ي طبقه ي حاکم شناخته مي شود. يك برداشت جامعه شناختي از آنچه در ايران گذشت نشان مي دهد که انقلاب ايران فاقد اين خصيصه بود. در آن، کارگر و کارمند، و معلم و بازراري و دانشجو و روحاني در کنار هم شرکت داشتند. انقلاب ايران رنگ طبقاتي نداشت. ويژگي آن بيشتري سياسي و حتي فرهنگي بود تا طبقاتي. هر چند که در نگرش مارکسيستي، فرهنگ و سياست نيز انعکاس روابط طبقاتي هستند.

نبود صف بندي طبقاتي مشخص سبب شد که آلترناتيو ضد دمکراتيکي که خود را به جاي رژیم شاه معرفي کرد مورد وسواس خاص طبقات اجتماعي مختلف واقع نشود. دليل اين امر نيز نبود آگاهي طبقاتي سازماندهي شده نسبت به منافع خود بود. در آن زمان کارگران و مزد بگيران نمي دانستند که سپردن حاکميت بدست قشري که هميشه جيره خوار بازراري ها بوده است به چه معنا مي باشد. به همين دليل نيز، اين طبقات نسبت به خصلت اسلامي «جمهوري اسلامي» حساسيت نشان نداد. از همين روي، زماني که خميني اعلام داشت که «جمهوري اسلامي، نه يك کلمه بيشتري نه يك کلمه کمتر» هيچ واکنش عمده اي در جامعه روي نداد.

اين در ذات حرکتهاي فرا طبقاتي و «توده اي» است که همه چيز را در ابهام و کلي گويي نگه دارند تا مبدا يك گروه اجتماعي جزو اين توده، نسبت به يك مورد خاص از خود حساسيت نشان داده و حرکت را ترک کند. هم چنان که در ایتالیا، جريان فاشيسم، با طرح برخي از شعارهاي کلي موفق شد نظام مطلوب سرمايه داران را به دست کارگران روي کار آورد. جوامعي که فاقد آگاهي اجتماعي روشن و جا افتاده باشند هميشه در معرض خطاهاي تاريخي جبران ناپذير مانند ظهور فاشيسم و يا شکل گيري جمهوري اسلامي هستند. تا زماني که طبقات محروم جامعه موفق به کسب يك آگاهي زير بنايي و عميق نسبت به شرايط تاريخي خود نشوند اين بسيار آسان خواهد بود که بازبگيران سياسي ساير اقشار، آنها را در مسير مطلوب منافع خود بکار گيرند. اتفاقي که بطور مکرر در ايران روي داده است و هر بار برنده ي آن، يکي از طبقات يا اقشار بالاي جامعه و بازنده ي آن، هميشه، طبقات و اقشار غارت شده ي جامعه بوده اند.

اين روند باطل به خدمت گيري محرومان به دو صورت بوده است : يا طبقات و اقشار برتر از محرومان جامعه به نفع حرکتهاي شبه راديکال، اما به طور ذاتي طبقاتي خود بهره برده اند و يا اينکه، تصاحب کنندگان قدرت حاکمه از آنها براي سرکوب ضد دمکراتيک ساير نيروها استفاده کرده اند. مورد اول را در ابتدای انقلاب ديديم. زماني که تشکل هاي سياسي منتج از طبقات متوسط، در قالب تشکل هاي به ظاهر راديکال و انقلابي، بخش عظيمي از نيروهاي مستعد را بکار گرفتند. دهها هزار جواني که به عنوان عضو، فعال و يا هوادار به اين تشکل ها پيوستند در چارچوب يك روابط طبقاتي داراي پوشش سياسي و ايدولوژيک، تحت نوعي از رهبري قرار گرفتند که از حيث شکل و محتوا نمايانگر و نماينده ي دل مشغولي هاي اقشاري از طبقه

متوسط بودند که در نبرد خود بر سر تصاحب قدرت سیاسی با طبقات برتر، نیاز به نیروی فعال داشتند و به همین دلیل نیز نفرات مستعد اقشار پایین طبقه متوسط و طبقه ی محروم را با شعارهای «انقلابی» خود برانگیختند و به میدان کشیدند. اما اغلب این تشکل ها قاطعیت لازم برای برخورد بنیادی و رادیکال با حاکمیت سیاسی ضد مردمی را نداشتند. زیرا اکثر آنها فاقد یک تضاد اجتماعی و طبقاتی آشفتنی ناپذیر با طبقه ی حاکم جدید بودند و به همین دلیل نیز نتوانستند از همان ابتدا خط مبارزه ی رادیکال را با رژیم جمهوری اسلامی در پیش بگیرند. پاره ای از محورهای مشترک عقیدتی، ایدئولوژیک و یا سیاسی آنها را از یک تضاد از نوع آشفتنی ناپذیر دور می کرد. محورهایی که ریشه در مشابتهای پایگاه های طبقاتی آنها داشت.

پاره ای از این تشکل ها در طول ماهها و برخی در حدود دو تا سه سال پس از انقلاب در جستجوی راههای کنار آمدن با حاکمیت جدید و نوعی مشارکت جویی در قدرت سیاسی بودند. برخی در تحکیم ایدئولوژیک نظام آخوندی نقش افردند و بعضی دیگر با تمجید از خصلت ضد امپریالیستی رژیم خواهان تجهیز سپاه پاسداران نظام به سلاحهای سنگین بودند. بعضی دیگر حتی بطور فعال با سازمانهای اطلاعاتی رژیم به همکاری پرداختند. دعوت گسترده ی این تشکل ها از مردم برای شرکت در همه پرسى 12 فروردین از دیگر خدمات این تشکل های «انقلابی» به نظام بود. تضاد اغلب این تشکیلات از زمانی با رژیم آخوندی عمده شد که هر گونه امکان تصاحب قدرت و یا شانس تقسیم قدرت با حاکمیت تمامیت گرای جمهوری اسلامی از میان رفت.

این در حالیست که معدود نیروهای تشکیلاتی و یا منفردی که از همان فردای پیروزی انقلاب، خط جدایی طبقاتی از حاکمیت را مطرح کردند به سرعت مورد غضب رژیم قرار گرفتند و در جوی که در آن، نیروهای شبه انقلابی هنوز راههای شرکت جویی در قدرت سیاسی را جستجو می کردند، تار و مار شدند.

در این میان، نبود یک نیروی سیاسی اصیل برخاسته از درون نیروهای طبقات محروم جامعه کاملاً مشخص بود. اغلب تشکل هایی که خود را مدافع طبقه ی کارگر معرفی می کردند حتی يك کارگر در درون کادرهای بالای خود نداشتند و با دنیای پر رنج کارگران فقط از دور آشنا بودند. هیچ تشکل سیاسی خودجوشی از طبقه ی کارگر برخاسته بود. در اندک مواردی نیز که کارگران موفق به تشکیل شوراهای رادیکال کارگری در برخی از واحدهای صنعتی مانند شرکت نفت شده بودند شاهدیم که چگونه احزاب و سازمانهای سیاسی مانند حزب توده با نفوذ مخرب خود در آنها، رهبری این حرکتیهای خودجوش رادیکال را به عهده گرفته و به سرعت آنها را عقیم می کنند.

از طرف دیگر طبقه ی جدید حاکم، با سوء استفاده از کمبود آگاهی طبقاتی و نبود یک سازماندهی مبارزاتی رادیکال در میان طبقات و اقشار ستمدیده، به سراغ آنها رفته و با وعده ی یک زندگی بهتر و نیز با بهره برداری از احساسات مذهبی و ویژگیهای فرهنگی آنها، بخش مهمی از نیروهای مستعد ایشان را به خدمت خود گرفت و در قالب کمیته و سپاه و بسیج و پرسنل سایر نهادهای تازه تاسیس مورد استثمار و استثمار ایدئولوژیک قرار داد.

بدین ترتیب بار دیگر اتفاق مشروطه، نهضت ملی شدن نفت و جریان 15 خرداد در انقلاب سال 57 و دوران بعد از پیروزی انقلاب تکرار شد و طبقات ستمدیده ی جامعه، قربانی جنگ قدرت سیاسی طبقات و اقشار برتر و متوسط بالای جامعه شدند. شرکت وسیع مردم در همه پرسى 12 فروردین 1358 ناشی از همین بازی خوردن سیاسی طبقات محروم توسط بازیگران سیاسی متعلق به سایر طبقات و اقشار در پی قدرت بود.

تداوم این منطق تاریخی

شرایط کنونی جامعه ایران به خوبی نشان می دهد که چگونه این منطق تباه هم چنان بر جامعه ی ما حاکم است. در حالی که میلیونها زن و مرد تحت ستم در طبقات محروم جامعه روز را با هزار و یک رنج و سختی و فلاکت به شب می رسانند، به دلیل نبود آگاهی طبقاتی کافی و عدم رشد سیاسی درون زا قادر نیستند برای تغییر شرایط کنونی خود دست به یک حرکت انقلابی و سرنوشت ساز بزنند. آنها نا خواسته و ندانسته مجبورند که مانند دهه های

گذشته در انتظار بنشینند تا فعالان سیاسی متعلق به اقشار بالای طبقه می متوسط، به عنوان اپوزیسیون رژیم فعلی، «شاید» قادر باشند دست به کاری بزنند و از این طریق، تغییری در وضعیت عمومی جامعه حاصل شود. طبقات فقیر و مورد ظلم برای نجات خود از تباهی تاریخی کنونی وامدار بازیگران سیاسی سایر طبقات هستند تا روزی از تشنگی و تفرقه و انفعال بیرون آیند و با تجمع نیروهای خود، یک جایگزین برای رژیم فعلی شکل دهند.

اپوزیسیون برانداز که به طور عمده در خارج از کشور حضور دارد تا حد زیادی درگیر ضعفهای منتج از خصلت های طبقاتی خود می باشد. خصلتهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، بسیاری از فعالان اپوزیسیون به دلیل تشکیل زندگی در خارج از کشور رفتارهای طبقه می اجتماعی همانند خود را در جوامع غربی محل سکونت خویش درونی کرده اند و فاقد هرگونه رادیکالیسم لازم برای تغییر آفرینی در شرایط سیاسی فعلی ایران هستند. آن گروه معدود از فعالان سیاسی برانداز که به مبارزه می حرفه ای پرداخته اند، اغلب در چنبره می محدودیتهای درک طبقاتی خویش از کار سیاسی گرفتارند و ترجیح می دهند که با نمایندگان سیاسی طبقات حاکم در جوامع غربی رابطه و تعامل داشته باشند تا با توده های ستمدیده و معترض داخل جامعه. تشکل های سیاسی برانداز در خارج از کشور، نجات خویش را نه در پیوند خوردن با خواستههای عدالت طلبانه موجود طبقات زحمتکش و استثمار شده و بسیج نیروی لایزال بالقوه می آنها، که در خشنود ساختن حاکمیت های غربی مدافع استثمار طبقاتی جستجو می کنند. آنها برنامه های ارتباطی خود را در رادیو و تلویزیون به این اختصاص نمی دهند که نیروهای مستعد جامعه را به آگاهی طبقاتی و دانش مبارزاتی مجهز کنند و قهر طبقاتی آنها را در قالب خشم اجتماعی تبلور بخشند، بلکه ترجیح می دهند به پخش سخنرانی و سایر برنامه های مطلوب قدرت های بزرگ جهانی بپردازند تا نظر مثبت آنان را نسبت به خود جلب کنند. آیا این راز ایستایی اپوزیسیون و در جا زدن و فرسایش آن نیست ؟ آیا این راه که نیروهای برانداز در پیش گرفته اند به ترکستان نخواهد رفت ؟

بدین ترتیب سرنوشت سیاسی جامعه ایران و پیرو آن، سرنوشت تاریخی میلیونها ایرانی متعلق به طبقات محروم، باردیگر تابع آن شده است که اقشار و طبقات بالای جامعه در جنگ قدرت بتوانند پارامترهای فرا اجتماعی، فرا طبقاتی و فرا ملی را به نفع خود جلب کرده و از این طریق به قدرت سیاسی نزدیک شوند. روند محروم ساختن طبقات اجتماعی کهنتر جامعه از بدست گرفتن سرنوشت تاریخی خویش بار دیگر در حال باز تولید است. تاریخ سیاسی ایران حدود یک قرن است که از این مدل باطل بریدن از مردم و پاری طلبی از بیگانگان گرفتار است. گویی هیچ نیرویی توان و شهامت آنرا ندارد که تکیه گاه نخست مبارزه سیاسی خود را حمایت میلیونی طبقات مظلوم و ستمکش جامعه ایران قرار دهد.

برون رفت از این چرخه

این روند تا چه زمانی ادامه خواهد داشت ؟ پاسخ چندان دشوار نیست. تا زمانی که طبقات نامبرده موفق نشوند به آگاهی طبقاتی دست یابند و تشکل ها و بازیگران سیاسی برخاسته از درون خود را تولید کنند و در قالب مبارزه ای رادیکال به میدان آیند، این روند ادامه خواهد داشت. شاید علت اینکه بعد از یکصد سال مبارزه سیاسی فعال در ایران هنوز که هنوز است بدترین شکل استبداد در ایران حکم می راند همین است که این اتفاق تاریخی نیافتاده و دهها میلیون ایرانی تحت ستم مدافعان راستین خود را در صحنه سیاسی ندارند.

در این جاست که به سطحی بودن و بی پایه بودن برخی دلخوشیها پی ببریم که می اندیشند چون یک لیست بلند بالا از سازمانها و گروه های ریز و درشت «چپ» و «انقلابی» با عناوین پر طمطراق وجود دارد، پس مبارزه می طبقاتی نیز در ایران شانس ظهور و به ثمر رسیدن دارد. این جاست که به عمق فاجعه می تاریخی مبارزات سیاسی در ایران پی می بریم. گویی، طبقات محروم جامعه ما محکومند که همیشه ابزاری بیش برای جابجایی و تعویض قدرت در دست طبقات برتر جامعه نباشند. گویی هر بار این منطق طبقاتی نا عادلانه و پایدار قادرست با قربانی گرفتن از میان خالص ترین نیروهای متعلق به اقشار مظلوم جامعه، امکان باز تولید سیاسی خود را پیدا کند.

نگرشی این گونه، هشداري است بي تعارف و بي پرده به آن افراد و نیروهايي که برآستي براي احقاق حقوق مظلوم ترين و محروم ترين طبقات جامعه در صحنه ي سياسي هستند و نه براي شرکت در جنگ قدرت. نبرد طبقاتي با شکل بندي کنوني نیروهاي سياسي معنایي ندارد. به همین خاطر نیز، در کنار این چند ده سازمان، حزب و گروه سياسي منتج از برداشت سياسي افشار بالاي طبقه متوسط و يا طبقه ي برتر فعلي و گذشته ي جامعه، نیاز به يك نیروي سياسي است که از حیث شکل و محتوا از دل طبقات محروم جامعه بیرون آمده باشد. نیرويي که با ارزش دهی به تك تك عناصر مبارز سياسي آنها را در حد مهره هاي يك ماشین بزرگ در اختیار رهبري تشکیلات کاهش نمی دهد، تشکیلاتي که با ارزش دهی به نگرش و نظر تك تك افراد خود راههاي عملي و مفید نوعي از رهبري جمعي را امکان پذیر مي سازد، تشکیلاتي که رهايي انسانها از رنج تاريخي شان را یگانه شاخص مبارزه قرار داده و در پیچ و خم هاي کاذب و نازاي بازی هاي ایدئولوژیک گم نمی شود. تشکیلاتي که نفراتش انسانهاي هستند خود آگاه از ضعفها و قوتهاي خویش، آگاه بر روابط علت و معلولي پدیده هاي اجتماعي و داراي آن نوع از فداکاری هستند که نه حاصل ذوب مکانیکی نفر در رهبري و ایدئولوژی سازمانی، که ناشی از درک ضرورت آزاد و برابر زیستن انسانهاست. تشکیلاتي که از دل مردم، با مردم و برای مردم است و سر در مقابل هیچ قدرتي جز عظمت مردم خم نمی کند.

ضرورت واقع گرایی

بررسی این واقعیت اما پرهیز از مطلق گرایی و رویا پردازی و توجه به نسبی گرایی و واقعیت گرایی را ایجاب می کند. چنین تشکیلاتي تاکنون در عرصه ي سياسي ایران نبوده و چنان در مقاله اي اخیر آورده شده است¹، به احتمال بسیار زیاد، امکان بروز چنین پدیده اي در جامعه اي که هنوز در استبداد مادون دموکراسي طبقاتي به سر می برد وجود ندارد. به همین دلیل نیز لازم است که در گام نخست حاکمیت استبدادي کنوني از سر راه برداشته شود تا بتوان امیدوار بود که در جامعه ي طبقاتي، برخوردار از حداقل هاي دموکراتیک، شاهد بروز نیروهايی باشیم که این بار از درون و بطن طبقات تحت ستم مستمر جامعه برخاسته اند، مجهز به خود آگاهی هستند، از آگاهی طبقاتي عمیق برخوردارند و در عین حال دانش مبارزاتي را نیز می شناسند.

با وجود عدم باور به اصالت طبقاتي نیروهاي سياسي برانداز در شرایط کنوني، نگارنده معتقد است تا زمانی که حاکمیت سياسي در اختیار مجموعه ي مافیایی کنوني باشد شانس بروز يك مبارزه ي سياسي داراي اصالت طبقاتي وجود ندارد. چرخه ي باطل وابستگی طبقات محروم به بازیگران سياسي طبقات برتر زمانی پایان خواهد پذیرفت که بستر عمومي جامعه از **استبداد طبقاتي** فعلي به سمت نوعي **دموکراسي طبقاتي** میل کرده باشد. پس از سرنگوني رژیم و در آن چارچوب می توان امید داشت که این چرخه ي باطل به واسطه ي کار و تلاش مشخص انسانهاي دردمند به پایان برسد. نیروهايی که این بار از درون این گروههاي اجتماعي تحت ظلم بیرون می آیند. در آن موقع است که می توان امیدوار بود اشتباهات تاريخي فراگیر مانند همه پرسى 12 فروردین 1358 دیگر تایید میلیونی اعضای بازی خورده طبقات محروم جامعه را با خود نخواهد داشت.

* *

¹ <http://www.koroshfani.com/neveshteha/mobarezattabaghati.pdf>